



روسیه و اوکراین

پادکست دایجست | قسمت ۴۶

اسفند ۱۴۰۰

فرشاد محمودی

ویرایش و تنظیم: شادی حسین‌نیا

مقدمه

موضوع این قسمت جنگ روسیه و اوکراین است. در قسمت قبل و پیش از آغاز حمله‌ی روسیه، به برخی از دلایل بروز این جنگ اشاره کردیم؛ اما در حداثصل این دو قسمت حمله اتفاق افتاد و حالا شاید بد نباشد که از زوایای دیگر به مسائل کمتر پرداخته شده بپردازیم. خود جنگ نکته‌ی خاصی برای پوشش دادن در دایجست ندارد و اغلب جزئیات آن را در اخبار می‌بینید و می‌شنوید. قرار نیست که ما در دایجست اخبار را تکرار کنیم. اما چون در این مدت به مفاهیم و واژه‌ها و تحلیل‌هایی اشاره می‌شود، تصمیم گرفتیم که برای کسانی که از پیشینه‌ی این ماجرا بی‌خبرند، به برخی سؤالات پاسخ دهیم. مثلاً ناتو چیست؟ نگاهی کلی داشته باشیم به استراتژی سیاست خارجی آمریکا و بینیم استدلال‌هایی که پوتین مطرح می‌کند چه هستند. در شرایطی که موجی از اخبار شکل می‌گیرد و از آنجا که بزرگ‌ترین خبرگزاری‌های جهان غربی‌اند، ممکن است که در این میان به بعضی از وقایع به صورت دوطرفه پرداخته نشود و شما برای پیدا کردن یک سری از تحلیل‌ها و پوشش‌ها مجبور باشید به شکل هدفمند جست‌وجو کنید و اطلاعات موردنظر خود را از لابه‌لای اخبار بیرون بکشید.

یادآوری این نکات ضروری است که ۱- مثل همیشه هیچ‌کدام از مطالب گفته‌شده نظر شخصی دایجست نیست و همه چیز برگرفته از مراجع و منابع است و ۲- فارغ از اینکه چه تحلیل و ایدئولوژی‌ای مطرح می‌شود، ما قویاً هر گونه کشتار را پست و غیرانسانی می‌دانیم و به صورت کلی بر این باوریم که تمام انسان‌ها باید بتوانند با حقوق برابر و عادلانه در صلح زندگی کنند. ذکر این موارد به این دلیل است که در بسیاری از مواقع ما انسان‌ها دچار یک خطای شناختی هستیم (در قسمت خطاهای شناختی مفصلاً به آن اشاره کرده‌ام). و در اثر آن خطا ممکن است به هر دلیل درست یا نادرستی نسبت به یک طرف، شخص، حزب، مکتب، ایدئولوژی و هر چیزی شبیه به این گارد داشته باشیم. تا اینجا مشکلی نیست. حالا فرض کنید که یکی از اصول آن فرد، کشور، تیم، گروه یا ... این است که به‌عنوان مثال «نباید چای خورد، چون برای بدن ضرر دارد». بر حسب اتفاق در جای دیگر گروه دیگر از افراد نیز - که ما اصلاً آن‌ها را ما نمی‌شناسیم - معتقدند نباید چای بنوشیم و چون ما از گروه اول خوشمان نمی‌آید، می‌خواهیم به‌طور کلی این حرف را رد کنیم؛ پس یا می‌گوییم این حرف از اساس غلط است، یا می‌گوییم گروه دوم که سخنان گروه اول را تکرار می‌کنند طرف‌دار آن‌ها هستند. این یک خطای شناختی مرسوم است که هر روز در زندگی ما رخ می‌دهد. در حقیقت احساسات شدید ما - چه مثبت و چه منفی - باعث می‌شود ما قدرت تفکر مستقل و نقادانه را نداشته باشیم و اثر هاله‌ای احساساتمان را در قضاوت‌هایمان ببینیم.

آغاز جنگ

روسیه پس از مقدمه‌چینی‌های فراوان در روز ۲۴ فوریه به اوکراین حمله کرد و در توضیح علت حمله گفت که با وجود کارهایی که امروزه اوکراین انجام می‌دهد، نمی‌تواند احساس امنیت کند. منظور روسیه از کارهای جدید اوکراین، عضو شدن این کشور در ناتو است. خود روسیه کلمات «حمله» و «جنگ» را به کار نمی‌برد و از عبارت «عملیات ویژه‌ی نظامی» استفاده می‌کند. روسیه می‌گوید که اوکراین نازی شده است و هدفش از این اقدام این است که مردم اوکراین را از دست ظلم‌ها و نسل‌کشی‌ای که در این کشور اتفاق خواهد افتاد، نجات دهد و آن‌ها را از چنگ نازی‌ها برهاند. این ایده‌ی نازی بودن ریشه در جنگ جهانی دوم دارد که برخی از پارتیزان‌های اوکراینی حامی نازی‌ها بودند. پوتین می‌گوید اینان همان کسانی هستند که در آن زمان طرف نازی‌ها بودند و قصد کشتن و نسل‌کشی روس‌تبارهای شرق اوکراین را دارند. این استدلال تا حدی درست است، البته نه با این سطح از اغراق. مثلاً گروه شبه‌نظامی AZOV که خود را «نئونازی» می‌دانند در حمله‌ی سال ۲۰۱۴ روسیه به شرق اوکراین به‌شدت در مقابل روسیه مقاومت کردند. پس از مدتی ارتش اوکراین این گروه را به عضویت خود درآورد و هم‌اکنون بخشی از ارتش اوکراین هستند. این گروه پیش‌تر نیز با جدایی‌طلب‌های شرق اوکراین که طرف‌دار روسیه بودند، درگیر بودند.

در حال حاضر روسیه چند شرط را مطرح کرده است که در صورت تحقق آن‌ها، سریعاً جنگ را متوقف می‌کند:

- اوکراین تسلیم نظامی شود.
- شبه‌جزیره‌ی کریمه را به‌عنوان خاک روسیه بشناسد.
- شهرهای شرقی اوکراین، لوهانسک و دونتسک، از اوکراین مستقل شوند.
- به قانون اساسی اوکراین اضافه شود که به هیچ معاهده و بلوکی نمی‌پیوندد و اینجا منظور اصلی «ناتو» است.

از آنجاکه یکی از اصلی‌ترین دلایل حمله‌ی روسیه همین گسترش ناتو به سمت شرق است، نگاه مختصری می‌کنیم به اینکه ناتو چه سازمانی است و چگونه به وجود آمد.

ناتو چیست؟

ناتو یا سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در سال ۱۹۴۹ توسط آمریکا، کانادا و چند کشور اروپای غربی به منظور محافظت جمعی علیه اتحادیه جماهیر شوروی تشکیل شد.

در زمان صلح، ناتو اولین پیمان نظامی‌ای بود که آمریکا در نیمکره‌ی غربی جهان به آن پیوست. پس از پایان جنگ جهانی دوم، کشورهای اروپایی به‌سختی در تلاش برای ساخت دوباره‌ی کشورهای خود و به دنبال راهی برای برقراری امنیت بودند. بازسازی اقتصاد نیاز به حجم گسترده‌ای از منابع و کمک‌ها بود و ایجاد امنیت نیز به ضمانتی در قبال ظهور مجدد آلمان یا شوروی نیاز داشت. دیدگاه آمریکا نسبت به اروپا این بود که اگر بخواند جلوی پیشروی شوروی کمونیست را بگیرد، باید یک اروپای قوی از لحاظ اقتصادی و نظامی در مقابل آن بایستد. در نتیجه «جورج مارشال» وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا، طرحی برای کمک‌های گسترده‌ی اقتصادی به اروپا ارائه داد. این طرح بازسازی اقتصادی سنگین که به «طرح مارشال» معروف شد، نه تنها باعث تسهیل درهم‌تنیدگی اقتصاد اروپا شد، بلکه منافع مشترکی برای آمریکا و اروپا خلق کرد. نکته‌ی جالب اینکه به‌خاطر این طرح، جورج مارشال تا کنون تنها ژنرال نظامی‌ای بوده که موفق به دریافت نوبل صلح شده است. یکی از اصلی‌ترین دلایل اینکه امروزه آمریکا ابرقدرت جهان است، همین بازسازی اروپا است.

در مقابل شوروی نه تنها به کشورهای زیرمجموعه‌ی اروپای شرقی خود اجازه نداد که به طرح مارشال بپیوندند، بلکه مانع پذیرش هرگونه کمک اقتصادی نیز شد و همین باعث شد که بین شرق اروپا و غرب اروپا فاصله بیافتد. ایده‌ی بلوک غرب و بلوک شرق از همین جا نشئت می‌گیرد. غرب اروپا با اقتصاد سرمایه‌داری دوست و همراه آمریکا شد و شرق اروپا تحت سلطه‌ی شوروی و مدل حکومتی کمونیستی باقی ماند. تفاوت این مدل‌ها را در قسمت بیست و سوم توضیح داده‌ام.

در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ مجموعه‌ای از اتفاقات باعث شد که کشورهای بلوک غرب نگران امنیت فیزیکی و سیاسی خود باشند و آمریکا از نزدیک‌تر مسائل و امور اروپا را پیگیری کرد. جنگ‌های داخلی مستمر در یونان همراه با تنش‌ها در ترکیه باعث شد که ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، اعلام کند به هر دو کشور ترکیه و یونان برای سرکوب تحرکات کمونیستی کمک می‌کند. از سوی دیگر یک کودتای حمایت‌شده توسط شوروی در چک‌اسلوواکی منجر به روی کار آمدن یک قدرت کمونیستی در نزدیکی مرزهای آلمان شده بود. حزب کمونیست‌ها در ایتالیا نیز داشت توجه‌ها را به سمت خود جلب می‌کرد و طرف‌دارانش رو به افزایش بودند. اتفاقاتی نیز در خود آلمان در حال رخ دادن بود. نگرانی‌ها شدت می‌گرفتند. شوروی قسمت شرقی برلین را تحت کنترل گرفته بود و قسمت غرب هم دست آمریکا و انگلیس و فرانسه بود.

همه‌ی این اتفاقات باعث شد که کشورهای اروپای غربی رفته‌رفته به فکر افزایش امنیت در برابر روسیه بیافتند. در نتیجه سال ۱۹۴۸ پیمان بروکسل بین کشورهای بریتانیای کبیر، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ بسته شد. پیمان بدین شکل بود که در صورت حمله به هر یک از کشورها، سایر کشورهای پیمان باید به آن کشور کمک می‌کردند. هم‌زمان «ترومن» در آمریکا نیز به دنبال یک پیمان با اروپا بود که به منشور سازمان ملل متصل باشد، ولی در چارچوب شورای امنیت سازمان ملل نباشد؛ زیرا شوروی در شورای امنیت حق وتو داشت. در نتیجه مذاکرات برای «پیمان آتلانتیک» شروع شد. ماه‌ها طول کشید تا واژه مناسبی برای این پیمان پیدا کرده و مفاد آن را تشریح کنند. کشورهای اروپای غربی به دنبال ضمانتی بودند که در صورت حمله، آمریکا به‌صورت اتوماتیک وارد جنگ شود. ولی طبق قانون اساسی آمریکا، دستور ورود به جنگ را کنگره صادر می‌کند؛ بنابراین در پی راه حلی بودند که هم خیال اروپا از بابت ضمانت آمریکا راحت باشد و هم اینکه چیزی برخلاف قانون اساسی آمریکا تصویب نشود. علاوه بر این، کمک نظامی به کشورهای اروپایی مستلزم این بود که آمریکا به‌صورت گسترده به توانمندی‌های نظامی اروپا کمک کند. از سوی دیگر اروپا در پی کمک‌های کشور به کشور بود؛ یعنی هر کشور مطالبات خود را داشت. در سوی دیگر نیز آمریکا بود که می‌گفت من کمک می‌کنم، اما به‌شرط همکاری‌های منطقه‌ای و نه کشور به کشور. مسئله‌ی سوم هم مقیاس این پیمان بود. کشورهای عضو پیمان بروکسل می‌گفتند آمریکا فقط باید از ما حمایت کند، اما آمریکا می‌گفت کشورهای بیشتری باید عضو باشند، چون احساس می‌کرد با عضویت کشورهای بیشتر، به منافع بیشتری دست می‌یابد. آمریکا مایل بود که کشورهای آتلانتیک شمالی مثل کانادا، ایسلند، دانمارک، نروژ، ایرلند و پرتغال نیز عضو باشند. این کشورها در کنار هم پلی می‌شدند بین ساحل‌های روبه‌روی هم در آتلانتیک شمالی تا عملیات‌های نظامی راحت‌تر انجام شود.

پس از مذاکرات فراوان در نهایت این پیمان در سال ۱۹۴۹ به امضا رسید. در این پیمان کشورهای آمریکا، کانادا، بلژیک، دانمارک، فرانسه، ایسلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال و پادشاهی انگلستان قرار گذاشتند که اگر به یک کشور حمله شد، دیگر کشورها درگیر جنگ شوند. این پیمان منوط به حملاتی بود که به‌صورت رسمی به خاک این کشورها در آتلانتیک شمالی انجام می‌شد و نه به مستعمره‌هایشان در سرزمین‌های دیگر.

خیلی زود و بعد از امضای این پیمان، جنگ دو کره اتفاق افتاد و چون کره‌ی شمالی تحت حمایت رژیم کمونیستی شوروی بود، آمریکا برای ضمانت دادن بیشتر به اروپا و نشان دادن قدرتش به شوروی، حمایت نظامی‌اش در اروپا را بیشتر کرد. هم‌زمان ناتو نیز سیاست بزرگ کردن گستردگی‌اش را در دستور کار قرار داد. سال ۱۹۵۲ ترکیه و یونان هم به این پیمان اضافه شدند و ۳ سال بعد جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) نیز به ناتو پیوست. اینجا بود که شوروی هم برای مقابله با گسترش ناتو، سازمان پیمان ورشو را تأسیس کرد که شامل کشورهای اروپایی بلوک شرق می‌شد؛ مثل آلبانی، لهستان، چک‌اسلوواکی، مجارستان، بلغارستان، رومانی و آلمان شرقی و خود شوروی. از طرفی همه‌ی کشورهای اروپای غربی تحت حمایت چتر هسته‌ای آمریکا بودند و یکی از اولین دکترین‌های نظامی ناتو «انتقام سخت» بود. ایده این بود که اگر یکی از کشورها مورد حمله قرار بگیرد، آمریکا با یک حمله‌ی بزرگ هسته‌ای مقابله‌به‌مثل کند تا کسی حتی به فکر حمله نیافتد.

پس دلیل پیدایش ناتو این بود که چتر امنیتی‌ای باشد بر سر اروپای غربی. در ادامه به این می‌پردازیم که از آن زمان به بعد، مخصوصاً وقتی که شوروی از هم پاشید، چه اتفاقاتی افتاد و تفاوت‌های دیدگاهی بین پوتین در روسیه فعلی و ناتو و غرب چیست. همچنین نگاهی خواهیم داشت به استراتژی‌های سیاست خارجی آمریکا تا کمی با عقبه‌ی این درگیری آشنا شویم.

استراتژی‌های سیاست خارجی آمریکا

پیش از هر چیز در «استراتژی سیاست خارجی» باید با مفهومی به نام «منافع استراتژیک کلیدی» آشنا شویم. منافع استراتژیک کلیدی در سیاست خارجی چیزهایی هستند که شما به هر قیمتی سعی می‌کنید حفظشان کنید؛ چون در هسته‌ی وجودی کشور شما تأثیر کلیدی دارد. اگر یک کشور حاضر می‌شود در خارج از خاک خود بجنگد و سربازان خود را به آنجا بفرستد، به‌خاطر منافع کلیدی استراتژیک است؛ یعنی حاضر است که نیروهای خود را در آنجا از دست بدهد، ولی نگذارد آن منطقه از اهدافی که دارد دور شود. در ۱۰۰ سال اخیر، یعنی قرن بیستم، چهار منطقه در دنیا جزو مناطق کلیدی استراتژیک آمریکا به شمار می‌رفته‌اند:

بر اساس دکترین مانرو، اولین منطقه‌ی استراتژیک کلیدی برای آمریکا نیمکره‌ی غربی جهان است. سال ۱۸۲۳ «جیمز مانرو» رئیس‌جمهور آمریکا، دکترینی را به‌عنوان سیاست خارجی آمریکا مطرح کرد و خطاب به کشورهای اروپایی گفت که نیمکره‌ی غربی جهان قلمروی من است و پای خود را از جایی که من هستم بیرون بکشید. از همان قرن نوزدهم آمریکا بر اساس همین دکترین شروع کرد به قلع‌و‌قمع کردن نفوذ اروپایی‌ها در قاره‌ی آمریکا. مثلاً سال ۱۸۶۵ آمریکا تمام تلاشش را کرد که به روی کار آمدن «خوآراز» در مکزیک کمک کند تا بتواند علیه امپراتور ماکسیمیلیان که توسط دولت فرانسه بر مسند قدرت نشاند شده بود، شورش کند. بدین ترتیب حکومت مکزیک را برمی‌گرداند و نفوذ فرانسه را در مکزیک قطع می‌کند.

بر اساس همین دکترین مانرو، تقریباً ۴۰ سال بعد، وقتی که برخی از کشورهای اروپایی تهدید کردند که از راه‌های نظامی برای وصول طلب‌هایشان از کشورهای آمریکای لاتین اقدام می‌کنند، «روزولت» رئیس‌جمهور دیگر آمریکا، گفت آمریکا حق قدرت پلیس بین‌الملل را دارد و اجازه نمی‌دهد که چنین اتفاقی بیافتد. با همین قانون و در راستای همان دکترین، نیروهای خود را به خارج از آمریکا هم ارسال کرد تا کسی جرئت حمله به حیاط‌خلوت را نداشته باشد. اینجا بود که نیروی دریایی خود را به سانتا دومینگو، نیکاراگوئه و هائیتی فرستاد تا اروپایی‌ها را بیرون کند.

در سال ۱۹۶۲ نیز بر اساس همین سیاست مانرو، وقتی که شوروی در حال ساخت پایگاه موشکی در کوبا بود، کندی کوبا را با نیروی دریایی و هوایی خود قرنطینه کرد؛ تا جایی که شوروی پذیرفت که پایگاه‌ها را جمع کند و از کوبا بیرون برود. البته در مقابل آمریکا نیز قبول کرد که برخی از پایگاه‌های خود در ترکیه را جمع کند؛ چون وارد حیاط‌خلوت شوروی شده بود.

امروز عده‌ای از حمله‌ی پوتین به اوکراین تعجب می‌کنند. اینجا جایی است که باید به آنان یادآوری کرد که اگر آمریکا هم به‌جای روسیه بود، عضویت حیاط‌خلوتش در پیمان رقیب را قبول نمی‌کرد؛ همان‌طور که در تاریخ نشان داده است. مثل این است که چین ارتشش را در کانادا یا مکزیک و پاناما مستقر کند و آمریکا هم از این کار استقبال کند!

به همین دلیل است که چین تایوان تحت حمایت آمریکا را نمی‌پذیرد، زیرا پای آمریکا را به حیاط‌خلوت خود باز می‌کند. این همان دلیل است که ایران نمی‌تواند اسرائیل را در خلیج فارس تحمل کند و اسرائیل هم ایران را در سوریه و لبنان نمی‌پذیرد. این مسئله اصلاً چیز عجیبی نیست. این مناطق جزو مناطق استراتژیک کلیدی این کشورها هستند و اوکراین برای روسیه همین حکم را دارد.

منطقه‌ی استراتژیک کلیدی بعدی برای آمریکا در قرن بیستم اروپا بوده، بعد آسیای شمال شرقی و بعد هم خلیج فارس؛ ولی از همه مهم‌تر همان اروپا بود که باعث شد آمریکا سیاست اول اروپا را اتخاذ کند. شمال شرق آسیا شامل ژاپن و کره می‌شود. وقتی نگاه کنیم می‌بینیم که آمریکا در بازه‌ی زمانی ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ بر سر ژاپن و کره در این منطقه درگیر بوده و امروزه هر دوی این کشورها را به متحدین خود تبدیل کرده است. دلیل اهمیت خلیج فارس هم وجود نفت در این منطقه است که آن را به یکی از شاه‌راه‌های اصلی انرژی جهان مبدل کرده است. این‌ها مناطقی هستند که برای آمریکا اهمیت استراتژیک داشته‌اند.

اما از سال ۲۰۰۰ به بعد اهمیت این مناطق استراتژیک تغییر کرد؛ البته نیمکره‌ی غربی در وضعیت سابق قرار دارد، اما ترتیب اهمیت سه منطقه‌ی دیگر تغییر کرده است. در جایگاه اول آسیا قرار دارد، و نه فقط آسیای شمال شرقی. هدف اصلی آمریکا چین است که در حقیقت اصلی‌ترین رقیب آمریکاست. دوم خلیج فارس است، چون به‌خاطر نفت و گاز آرسالی به چین و هند و... به شکل کاملاً محسوسی با آسیا مرتبط است و سوم اروپاست. یعنی اروپا دیگر در اولویت اول آمریکا قرار ندارد. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که اوکراین در اروپاست و می‌توانید نقطه‌ها را به هم وصل کنید.

از طرفی وقتی نگاه عمیق‌تری به نقشه‌ی اروپا می‌کنیم، همان‌طور که گفتیم اوکراین همسایه‌ی روسیه و چسبیده به مرزهای این کشور است. وقتی به خود اوکراین نگاه کنیم، می‌بینیم کشور یک‌دستی نیست. شرق اوکراین بیشتر روس و متمایل به روسیه‌اند و غربش متمایل به کشورهای غربی. همین شهرهای دونتسک و لوهانسک که در شرق اوکراین هستند بیشتر قومیت روس دارند و طرف‌دار روسیه‌اند. حتی در نظرسنجی‌ها هم شهروندان این مناطق به اندازه‌ی ساکنین غرب اوکراین موافق عضویت در اتحادیه‌ی اروپا نیستند.

در این شرایط آمریکا در تلاش است تا اوکراین -که حیاط‌خلوت روسیه است- را به بهانه‌ی عضویت در ناتو به سمت غرب بکشد و از رادار روسیه خارج کند. همان‌طور که گفتیم، وقتی شما عضو ناتو باشید، هر حمله به شما یعنی حمله به همه‌ی کشورهای عضو. پوتین می‌گوید من اجازه نمی‌دهم که در همسایگی من چنین اتفاقی بیافتد، همان‌طور که آمریکا اجازه نداد روسیه در کوبا پایگاه موشکی داشته باشد.

در استراتژی دور کردن اوکراین از روسیه سه المان به چشم می‌خورند: ۱. گسترش ناتو ۲. گسترش اتحادیه‌ی اروپا ۳. تحریک کردن انقلاب‌هایی در داخل خود اوکراین مثل انقلاب نارنجی و...

گسترش ناتو

تاریخچه‌ی ناتو را به اختصار گفتیم. پیمانی که با حدود یازده -دوازده کشور شروع به فعالیت کرد و الان ۳۰ عضو دارد. یعنی از زمان پیدایشش تقریباً سه برابر شده است. بعضی از کشورهایی که قبلاً در پیمان ورشو بودند (مثل لهستان و مجارستان) اکنون عضو ناتو هستند. این گسترش در دو موج استراتژیک اتفاق افتاد. یکی در سال ۱۹۹۹ بود که لهستان، جمهوری چک و مجارستان عضو شدند و موج دوم هم در سال ۲۰۰۴ بود که تعدادی از کشورهای بالتیک مثل استونی، لیتوانی و لاتویا در مرز شمالی روسیه و رومانی و بلغارستان به عضویت ناتو درآمدند. روس‌ها از مدت‌ها قبل هشدار داده بودند که با ایده‌ی گسترش ناتو مخصوصاً به سمت شرق به شدت مخالف‌اند، اما به اندازه‌ی کافی قدرت نداشتند که بخواهند کاری کنند و البته هنوز کار به کشورهای هم‌مرزشان نرسیده بود. البته کشورهایی مثل استونی و لاتویا به مرزهای روسیه

وصل بودند، ولی از لحاظ وسعت جغرافیایی این‌ها کشورهای کوچک و کم‌خطری محسوب می‌شوند؛ در حالی که اوکراین یکی از بزرگ‌ترین کشورهای اروپاست.

سال ۲۰۰۸ نشست بخارست انجام شد و ناتو اعلام کرد که از پیوستن گرجستان و اوکراین به ناتو استقبال می‌کند و توافق شد که این دو کشور به ناتو ملحق شوند. روسیه هشدار داده بود که این یعنی تهدید مستقیم امنیت روسیه و من اجازه نمی‌دهم که به مرزهای من بچسبید. شاید به یاد داشته باشید که در مرداد همان سال ۲۰۰۸ جنگی بین روسیه و گرجستان در گرفت و هنوز هم بخشی از قلمروی گرجستان تحت اشغال روسیه است. روسیه اجازه نداد که گرجستان به ناتو ملحق شود و شبیه همین اتفاق در اوکراین در حال وقوع است.

تفاوت دیدگاه روسیه با ناتو در ماهیت ناتو

به‌طور کلی روسیه و ناتو در سه مورد با هم تعارض دارند:

۱- ناتو خود را به‌عنوان پیمان‌معرفی می‌کند که دلیل وجودی‌اش صرفاً دفاع جمعی از اعضاست؛ در صورتی که روسیه چنین دیدگاهی را قبول ندارد و ناتو را یک سازمان صرفاً دفاعی نمی‌بیند. ناتو در بیانیه‌ی خودش رسماً اعلام کرده که به‌هیچ‌وجه قصد تهدید روسیه را ندارد و تنها در بند پنجم اساس‌نامه‌ی خود از اقدامات نظامی صحبت می‌کند. در بند پنجم آمده است که اگر به هریک از کشورهای عضو حمله شود، باقی کشورهای عضو باید از آن کشور دفاع کنند. ناتو همچنین در وب‌سایت خود تأکید کرده که ناتو یک پیمان دفاعی است. اینجاست که روسیه متقاعد نمی‌شود و می‌گوید ناتو در تاریخچه‌اش تجربه‌ی شرکت در درگیری‌هایی را داشته که هیچ ربطی به دفاع از اعضایش نداشته است. دو مورد از مثال‌هایی که روسیه مطرح می‌کند، کوزوو و لیبی‌اند. کوزوو یک کشور کوچک در شبه‌جزیره‌ی بالکان است که بین کشورهای صربستان، مقدونیه‌ی شمالی، آلبانی و مونتنگرو قرار دارد. این سرزمین قبلاً تحت حاکمیت صربستان بود و حدوداً از سال ۲۰۰۸ به بعد یک کشور مستقل به حساب می‌آید.

ناتو در سال ۱۹۹۹ درگیر کوزوو شد. آن زمان رابطه‌ی آمریکا و روسیه متشنج بود؛ چون از یک طرف یک مأمور سابق کا.گ.ب نخست‌وزیر روسیه شده بود و هم‌زمان آمریکا عراق را -که هم‌تیمی روس‌ها محسوب می‌شد- بمباران کرده بود و از قبل این حمله را به روسیه اطلاع نداده بود. از طرف دیگر ناتو در حال گسترش بود و به‌تازگی لهستان، مجارستان و جمهوری چک را پذیرفته بود.

سوم فروردین سال ۱۹۹۹ رئیس ناتو اعلام کرد که قرار است برای جلوگیری از فجایع انسانی در یوگسلاوی، ارتش صربستان را بمباران کند. این برای روس‌ها خوشایند نبود، چون صرب‌ها و روس‌ها ریشه‌های اسلاویک و ارتودکس مسیحی دارند و در نتیجه بمباران کوزوو توسط ناتو برای روس‌های شبیه بمباران برادرانشان بود. روس‌ها هیچگاه ادعای بمباران برای اهداف انسانی را نپذیرفتند. ناتو در آن زمان نتوانسته بود تأییدیه شورای امنیت سازمان ملل را برای این بمباران بگیرد و با این‌وجود بمباران را انجام داد و باعث شد نزدیک به ۵۰۰ نفر یوگسلاو غیرنظامی کشته شوند. به همین دلیل روسیه بر این موضع است که ناتو با ساختن توجیحات انسانی، عملیات‌هایی خارج از مرزها و حدودی که برای خود تعریف کرده، انجام می‌دهد.

دومین مثال لیبی است که ناتو در سال ۲۰۱۱ در کمپین جنگ علیه قذافی شرکت کرد. آن زمان رأی روسیه در شورای امنیت علیه لیبی ممتنع بود و معتقد بود که ورود ناتو به این جنگ بیش از حد مداخله‌گرانه است. از طرفی تمام برنامه‌های روسیه را به هم ریخت. روسیه برای ساخت پایگاه نیروی دریایی در مدیترانه در حال توافق با قذافی بود و از طرفی درصدد سرمایه‌گذاری در نفت لیبی بود. با شرکت کردن ناتو در جنگ علیه قذافی همه‌ی برنامه‌های روسیه به هم خورد و روسیه به ناتو بدبین‌تر شد. با همین دلایل روسیه ناتو را به دخالت در جاهایی که از اساس‌نامه‌ی این پیمان خارج است، متهم می‌کند و آن را یک پیمان صرفاً دفاعی نمی‌داند. مثلاً لیبی به‌هیچ‌وجه امنیت اروپا و اعضای ناتو را تهدید نمی‌کرد و حتی در برخی مسائل (مثل خلع سلاح هسته‌ای) در حال همکاری با کشورهای غربی بود.

۲- ناتو خود را فقط یک پیمان نظامی می‌داند، اما روسیه می‌گوید ناتو فقط نظامی نیست، بلکه علاوه‌بر آن یک پروژه‌ی سیاسی و فرهنگی است. روسیه می‌گوید که عضو شدن در ناتو به‌نوعی زیرساخت‌های حکومت‌داری را هم به سمت حکومت‌های غربی، سرمایه‌داری و دموکراتیک می‌برد. در عمل نیز این حرف درست است. زیرا ناتو فقط کشورهایی را به عضویت قبول می‌کند که بر پایه‌ی دموکراسی، آزادی فردی و قانون است و ایدئال‌های غربی در آن‌ها برقرار است. مثلاً اسپانیا زمانی توانست عضو ناتو شود که حاکمیتش در سال ۱۹۸۲ به سمت دموکراسی حرکت کرد. ناتو در سال ۱۹۹۱ به کشورهای وایس‌گرد یعنی چک، مجارستان، لهستان و اسلواکی گفت که اگر مایل به عضویت در این پیمان هستید، باید به سمت آزادسازی دموکراتیک و اقتصادی گام بردارید. در سال ۱۹۹۰ اسلواکی را به نشست مادرید راه نداده بودند، چون رفتارهای نخست‌وزیرش غیردموکراتیک بود. در نتیجه وقتی که شما عضو ناتو باشید، باید مجموعه‌ای از زیرساخت‌ها را که (فارغ از خوب و بد) عملاً ارزش‌های غربی هستند، اتخاذ کنید. اینجاست که روسیه با استناد به این شرایط ناتو، می‌گوید که ناتو فقط یک پیمان نظامی نیست و عمیق‌تر است. ناتو به‌ظاهر یک چتر نظامی است، در حالی که پروژه‌ای فراتر از بحث نظامی است.

۳- سومین اختلاف بر سر این است که غرب ناتو را یک پیمان نگهدار صلح می‌بیند که برای جلوگیری از تکرار جنگ جهانی دوم ایجاد شده است؛ در صورتی که پوتین می‌گوید هدف اصلی ناتو ضد روس بودن است و فقط می‌خواهد در مقابل روسیه بایستد. پوتین اعتقاد دارد که غرب همیشه در صدد تصرف روسیه بوده و این دیدگاه پیشینه‌ای بسیار قدیمی دارد. پوتین می‌گوید که نگاه ضد روس چندین قرن است که در غرب وجود دارد و برای اثبات این حرف خود به ۵ تهاجم بزرگ غرب به روسیه در چند قرن اخیر استناد می‌کند: حمله‌ی لهستان به روسیه در قرن هفدهم، حمله‌ی سوئدی‌ها در قرن هجدهم، تهاجم ناپلئون در قرن نوزدهم و دو جنگ اخیر جهانی اول و دوم در قرن بیستم از طرف آلمان. پوتین بر این اساس باور دارد که ناتو در حال تکرار همان کارهایی است که آلمان نازی، امپراتوری اتریش-مجارستان و کشورهای مشترک‌المنافع لهستانی-لیتوانیایی پیش‌تر انجام داده‌اند. پوتین می‌گوید غربی‌ها به بهانه‌ی اینکه اوکراین یک کشور مستقل است و می‌تواند عضو هر پیمانی بشود، می‌خواهند کاری کنند که یک کشور ضد روس در همسایگی ما باشد.

از طرف دیگر برخی تحلیل‌ها اعتقاد دارند که اگرچه غرب و آمریکا به‌صورت تاکتیکی در حال اعمال فشار و وحشتناکی بر روسیه‌اند و تقریباً همه را علیه این کشور شورانده‌اند، ولی طبق یک اصل در استراتژی سیاست خارجی، شما نیاز دارید که دشمنانتان را از هم دور کنید، نه اینکه آن‌ها را متحد کنید. اینجاست که آمریکا در حال ارتکاب یک اشتباه استراتژیک است. تحلیل‌گران می‌گویند که روسیه به‌هیچ‌وجه یک تهدید جدی برای آمریکا در این دوران نیست و عملاً یک قدرت در حال انحطاط است. در حال حاضر رقیب اصلی غرب چین است که به طرز

غیرقابل‌کنترلی در حال پیشرفت است. غرب با این کار باعث شد که روسیه و چین وارد یک اتحاد شوند که می‌توانست به این شکل نباشد. آن‌ها می‌توانستند از روسیه در مقابل قدرت چین استفاده کنند؛ اما اکنون روسیه و چین با هم وارد تفاهمی شده‌اند که بدون هیچ محدودیتی بر دوستی و پیمان با یکدیگر متعهد می‌شوند.

اکنون این دو کشور به حدی به هم نزدیک‌اند که در نیم‌قرن اخیر بی‌سابقه بوده و این برای روسیه به‌مثابه هدیه‌ای از بهشت است. همین دوستی می‌تواند باعث شود که بسیاری از تحریم‌ها روی روسیه اثر نکنند. زیرا دومین اقتصاد جهان به آن‌ها کمک می‌کند. اخیراً نیز قراردادی بسته‌اند که بر اساس آن روسیه نفت و گاز بیشتری به چین می‌فروشد و چین که یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان انرژی است از این رابطه استقبال می‌کند. حتی ممکن است که روسیه از برخی مکانیزم‌های چینی استفاده کند که محدودیت‌های مالی‌اش را نیز برطرف کند. جالب است بدانید که این روابط همیشه بدین شکل نبوده‌اند. چین در سال ۲۰۱۴ برای حمله به اوکراین به روسیه کمک نکرد و هنوز هم اشغال کریمه را به رسمیت نشناخته است. حتی با مداخله‌ی روسیه در گرجستان هم موافق نبود و از روسیه حمایت نمی‌کرد. برای دهه‌ها رابطه‌ی آمریکا و چین از رابطه‌ی کنونی چین و روسیه بهتر بود. چین و روسیه همیشه دشمنان غرب بوده‌اند، اما این دو کشور فرق‌های اساسی با یکدیگر دارند. همیشه استراتژی بر این بوده که رابطه‌ی این دو کشور به هم نزدیک نشود؛ اما اتفاقی که امروزه در حال وقوع است این است که بیشتر مخالفین آمریکا در حال متحد شدن با یکدیگر هستند و دنیا در حال تشکیل دادن هژمونی جدیدی علیه غرب است. این هژمونی تحت حمایت و رهبری کشور قوی چین است و این قطعاً دینامیک قدرتی جهان را تحت‌تأثیر خود قرار خواهد داد. این بود مختصری از بعضی از تحلیل‌ها حول محور این جنگ که ممکن است لابه‌لای اخبار هرروزه به چشم نیاید. به‌هرحال قلب ما با مردم ستم‌دیده و تحت‌فشار اوکراین است و از صمیم قلب آرزو می‌کنیم که هرچه زودتر به آرامش و صلح و دوستی بر اساس حقوق اصلی برابر انسانی دست پیدا کنند.

منابع

- <https://history.state.gov/milestones/۱۹۴۵-۱۹۵۲/nato#:~:text=The%20%North%20%Atlantic%20%Treaty%20%Organization,security%20%against%20%the%20%Soviet%20%Union.&text=NATO%20%was%20%the%20%first%20%peacetime,-outside%20%of%20%the%20%Western%20%Hemisphere.>
- <https://www.archives.gov/milestone-documents/monroe-doctrine#:~:text=The%20%Monroe%20%Doctrine%20%is%20%the,further%20%colonization%20%or%20%puppet%20%monarchs.>
- <https://www.youtube.com/watch?v=۲umsr۰۴CFTo>
- <https://www.aljazeera.com/news/۱/۳/۲۰۲۲/who-are-the-azov-regiment>
- <https://www.youtube.com/watch?v=JrMiSQAGOS۴>
- <https://www.vox.com/۲۲۹۴۸۹۴۴/۲۴/۲/۲۰۲۲/putin-ukraine-nazi-russia-speech-declare-war>
- <https://www.nato.int/nato-welcome/index.html>